

دل بستگی های شهریار به خواجهی اهل راز

جلیل سازگارنژاد

من از اول که با خوناب اشک دل وضو کردم
نماز عشق را هم با تو کردم اقتدا حافظ
به روی سنگ قبر خود نهادم سینه‌ای سنگین
دو دل با هم سخن گفتند بی صوت و صدا حافظ

چندی قبل دوست ارجمندی از سرزمین استاد شهریار در مناسبتی از بنده خواستند تا مقاله‌ای پیرامون سیر تأثیرپذیری آن شاعر بلند آوازه را از خواجهی شیراز، برای نشریه‌ی ایشان بنویسم. بعد از تأملی کوتاه، درنگ را جایز ندانسته، پذیرفتم، البته نه از آن حیث که این جانب اهلیتی نسبت به شعر و شاعری و معرفتی به شخصیت ممتاز حافظ و شناختی از منزلت رفیع شهریار سخن دارم. بلکه از این باب که همه‌ی دوستان شعر و ادب معاصر، وام‌دارِ حنجره‌ی خجسته‌ی ملت در این روزگارند و ادای دین و تکلیف به ساحت استاد، وظیفه‌ای ملی است، به ویژه برای بنده‌ای چون من که توفیق خادمی بارگاه قدسی رند شیراز را یافته‌ام، فرض است که خاک پای عاشقان و رهروان خواجه را توتیای چشم ساخته، خدمت‌گزاری آستان آن سروران را به دیده‌ی منت پذیرا باشم و فرصت را برای عرض ارادت مغتنم شمرم. البته قرار

گذاشتیم تا نخست این مقاله در یادروز حافظ قرائت گردد و در دفتر حافظ پژوهی نیز درج گردد. آن گاه با خود اندیشیدم که چگونه در این وادی خطیر با بضاعت ناچیز، قلم زنم تا به گونه‌ای بایسته، مقام بی‌همتای حافظ بزرگ و مرتبت بلند استاد شه‌ریار را پاس دارم. از آن جا که بر این باورم که پیوستن به حلقه‌ی عاشقان رند خلوت‌نشین و رسیدن به کوی دوستی او نمی‌تواند بدون وجود زمینه‌ها و پیوندهای عمیق معنوی و عرفانی تحقق یابد، تصمیم گرفتم تا از روح بزرگ و ملکوتی آنان مدد جُسته و کسب طریق نمایم. بر این اساس به دیوان استاد، تَفأل‌ی زدم و با غزل بلند و زیبا و الهام‌بخش خداحافظ مواجه گشتم:

من از اول که با خوناب اشک دل وضو کردم

نماز عشق را هم با تو کردم اقتدا حافظ

تو صاحب خرمنی و من گدایی خوشه‌چین اما

به انعام تو شایستن نه حدّ هر گدا حافظ

به روی سنگ قبر خود نهادم سینه‌ای سنگین

دو دل با هم سخن گفتند بی‌صوت و صدا حافظ

آری، نشستن به تفسیر شاعری که در روزگار معاصر ما، بیش از همه رایحه مشرق عرفانی داشت و به قول دکتر غلامحسین بیگدلی «حافظ معاصر بود»، غنیمت سبزی است تا در حضور یاران فرهنگ و ادب و در کنار حلقه‌ی رندان جهان حافظ شیراز را به فال نیک بگیریم و با هم از او بخوانیم و از او بگوییم:

کای خفته گنج خلوتیان باز می‌دهند

شب‌ها به کُنج خلوتم آواز می‌دهند

از بارگاه حافظم آواز می‌دهند

گویی به ارغنون مناجاتیان صبح

زان در سخن نصیبه‌ام از راز می‌دهند

وصل است رشته‌ی سخنم با جهان راز

بدون تردید در خیل شاعران معاصر، استاد شهریار بیشترین تأثیر را از خواجهی اهل راز پذیرفته بود و چونان حافظ، اشعارش ترجمان غم و اندوه و شادی و سرور، فتح و شکست، پند و تنبه، اندرز و هشدار، بیم و امید و ایمان ملت بزرگ ما بود و شاعرانی از این تبار بسان خواجه شمس‌الدین، آتش‌پوی و بی‌ادعا و شجاع، مؤمن و عارف و عاشق، رمز هستی و مانایی ادب و شعر فرهنگ این ملت‌اند.

شهریار که از خمخانه‌ی حکمت و عرفان خواجهی شیراز در ترنم باد صبا، متنعم و سیراب گشته، پیش و بیش از هر شاعری این آب و خاکی بود و به جاودانگی حافظ و عشق بی‌کرانه‌ی او پیوسته است.

زان می لعل که خمخانه به حافظ دادی جرعه‌ای نیز مرا ریز به جام ای شیراز
زان خرابات که بر مسند آن خواجه مُقیم گوشه‌ای نیز مرا بخش مقام ای شیراز

استاد سخن، رمز و راز مانایی شعر خویش را در پیوستن به جوی خرابات و دریای زلال عرفان خواجهی شیراز می‌بیند و بر استواری و سلوک خود در این سیر ملکوتی تأکید می‌ورزد و پیوسته آن را زمزمه می‌نماید و تجلی این درک عارفانه را در غزل بی‌نظیر حافظ جاودان می‌بینیم:

تا که از طارم میخانه نشان خواهد بود طاق ابروی تو ام قبله‌ی جان خواهد بود
تا جهان باقی و آیین محبت باقی است شعر حافظ همه جا ورد زبان خواهد بود
هر که از جوی خرابات نخورد آب حیات گر گل باغ بهشت است خزان خواهد بود
حافظا چشمه‌ی اشراق تو جاویدانی است تا ابد آب از این چشمه روان خواهد بود

دلدادگی وافر او به حافظ و مکتب خواجه، بارها او را به شیراز می‌کشاند تا در کنار مزارآباد مراد خویش، راز دل گوید و رمز جان بشنود:

دیدمت دور نمای در و بام ای شیراز
 سَرَم آمد به بر سینه سلام ای شیراز
 تویی آن کشور افسانه که خشت و گل تُست
 با من از عهد کهن پیک و پیام ای شیراز
 شهسوار سخنم لیک نه با آن شمشیر
 که به روی تو برآید ز نیام ای شیراز
 شاید از گرد و غبار سفرم نشناسی
 شهریارم به در خواجه غلام ای شیراز

مکتب حافظ برای شهریار مُلک سخن، سرمشق هدایت و روشنی تا بی‌نهایت بود. رسیدن به مسند عرفان حافظ و حضور در بزم عاشقانه‌ی خواجه را در هماره و دور باده‌ی عمر جست‌وجو می‌کرد:

چو چشم دانشم وا شد، چراغ مکتب حافظ
 در اعماق افق دیدم که سرمشق هدایت بود
 دم آخر که نه‌ای مولوی پیچید در گوشم
 هنوزم خواجه با آن روشنی در بی‌نهایت بود
 سر آمد عمر و بستم دیده با افسون لالایی

چو عمر دیگرم دادی و زاد راه توفیقم
 رسیدم در حریم کعبه‌ی کوی دلارامی
 به شوقش سر زدم چندان به بام و در چو پروانه
 که از باغ نگاریش برون آمد گل‌اندامی
 مرا تا پیشگاه مسند عرفان حافظ برد
 مگر کز چشمه‌ی جوی خراباتم دهد جامی
 ننوشیده بهستی یافتم، زندان دنیایی

به بزم خواجه روشن شد که جز در جام توان دید
 جمال دلفروز ساقی صهای سرمرد را

استاد سخن، شهریار مُلک شعر، شهریارِ خویش را در این روزگار، مرهون پیوند معنوی با مراد خود، حافظ شیراز می‌داند و در غزل زیبای «دل سراپرده‌ی محبت اوست» چنین می‌سراید:

شهریاری که دل به حافظ داد گر دلی می‌برد به دولت اوست

یا در غزلی دیگر جدایی از حافظ و مکتب معنوی او را هرگز نمی‌پذیرد:

گذار آرد مَه من گاهگاه از اشتباه این جا

فدای اشتباهی کاورد او را گاهگاه این جا

مگر ره گم کند کاو را گذار افتد به ما یارب

فراوان کن گذار آن مَه گم کرده راه این جا

سفر می‌سند هرگز شهریار از مکتب حافظ

که سیر معنوی این جا و کُنج خانقاه این جا

شعر و ادب فارسی که گنج نامکشوف جان‌های شیفته‌ی ایرانیان در طول قرون و اعصار بوده است، هم اینک نیز جلای سرمدی دارد. در فرهنگ یک ملت بازآفرینی ایده‌ها و رنج‌ها، آمال و تلاش‌ها، آرمان‌ها و مهرها و در یک کلام جوهر هستی، در قالب شعر بومی تجلی یافته است و شعر بومی به عنوان مؤلفه‌ای شکوه‌مند در فرهنگ عمومی و ملی موضوعیت می‌یابد و با عناصر خود، بسیاری از باورهای اجتماعی را عینیت می‌بخشد، و حافظ قهرمان بی‌همتای این عرصه‌ی ماندگار است و شخصیت‌هایی چون استاد شهریار با دست‌یابی به این رمز و راز، مانایی خویش را معنی بخشیده‌اند. شیفتگی شهریار نسبت به حافظ چنان جان و دل او را فرا گرفت که مکتب او در غزل‌سرایی و هم‌نوایی در سرودن عالی‌ترین مفاهیم و مضامین را، زینت‌بخش اشعار و سبک و مکتب خویش نمود.

اینک در این مجال مغتنم، گوشه‌هایی از تأسی شهریار به خواجه‌ی شیراز را بازگو

می‌کنیم:

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم‌مخور

«حافظ»

یارب آن یوسف گم‌گشته به من باز رسان
تا طربخانه کنی بیت‌حزن باز رسان
«شهریار»

یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش
می‌سپارم به تو از دست حسود چمنش
«حافظ»

روتقی بی‌گل خندان به چمن باز نماند
یارب آن نوگل خندان به چمن باز رسان
«شهریار»

فرهنگ و ادب دینی در بستر فرهنگ و ادب ایران زمین رشد یافت و بالیدن گرفت و شاعران نامور این کهن بوم و بر نیز هر یک متناسب با شرایط روزگار خویش، فصل‌هایی از دیوان خود را به مفاهیم مذهبی و ملی اختصاص داده‌اند. استاد شهریار نیز با الهام از خواجه‌ی اهل راز در این عرصه سروده‌های بلند خود را تقدیم می‌دارد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

«شهیدان عشق»:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم
که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان
«حافظ»

چو لاله در چمن آمد به پرچی خونین
شهید عشق چرا خود کفن نسازد چاک
«شهریار»

«انتظار»:

ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی‌تو به جان آمد وقت است که باز آیی

در انتظار تو چشمم به راه مانده سپید
به پیش پای تو گسترده راه قیر اندود

یارب سببی ساز که یارم به سلامت
خاک ره آن یار سفر کرده بیارید
باز آید و بره‌اندم از بند ملامت
تا چشم جهان‌بین کنمش جای اقامت
«حافظ»

دلم شکستی و جانم هنوز چشم به راحت
در انتظار تو چشم سپید گشت و غمی نیست
شبی سیاهم در آرزوی طلعت ماهت
اگر قبول تو افتد فدای چشم سیاهت

من روی دل به کعبه‌ی کوی تو داشتم
بعد از نوای خواجه‌ی شیراز، شهریار
کآمد ندای غیب که این است راه تو
دل بسته‌ام به ناله‌ی سیم سه‌گاه تو
«شهریار»

عشق بی‌کران شهریار به حافظ و مکتب رند خلوت‌نشین، موجب گردید تا دامنه‌ی این
علاقه به زادگاه حافظ و ادب‌گاه ایران نیز گسترش یافته و پیوند عاطفی شیراز و تبریز و
خوش‌مشریان شیرازی و ترکان شیرین‌سخن تبریزی و قفقازی نیز در عرصه‌ی شعرش تجلی
یابد:

به شعر حافظ شیراز می‌رقصد و می‌نازند

سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

بُرد از من قرار و طاقت و هوش
نگاری، چابکی، شنگی، کله‌دار
بت سنگین دل سیمین بناگوش
ظریفی، مهوشی، تُرکی قباپوش
«حافظ»

دل و جانی که در بُردم من از ترکان قفقازی

به شوخی می‌برند از من سیه‌چشمان شیرازی

به شعر شهریار آن به که اشک شوق بفشانند

طربناکان تبریزی و شنگولان شیرازی

«شهریار»

سخن شهریار شعر ایران که آمیزه‌ای از شعر و هنر دل‌نشین ایرانی است، بخشی از موارث گران‌سنگ این مرز و بوم اهورایی را تشکیل می‌دهد، اما اوج سروده‌های عارفانه و هنرمندانه او را باید در مناجات معروف و جاودانه‌اش به تجلی نشست، آن‌گاه که چون مراد خویش، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، در شبی به یاد ماندنی و در اوج دلدادگی با محبوب خود به ستایش شایسته‌ترین بنده‌ی برگزیده‌ی خدا، سخن‌سرایی می‌کند:

دوش وقت سحر از قصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بی خود از شمشعه‌ی پرتو ذاتم کردند
بیاده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
«حافظ»

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را

که به ماسوا فکندی همه سایه‌ی هما را

دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین

به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغ یاقق بشنو، که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چو خوش‌ست شهریارا

«شهریار»

و سرانجام در غزل خداحافظ و سپاسداشت شاعر مشاریق عرفان و استغنا، حافظ گرامی، طاق‌ت از کف می‌نهد و فراق را به ذره ذره‌ی جان می‌گدازد و خاصیت مهر دوست را با همه‌ی جان می‌طلبد:

به تودیع تو جان می‌خواهد از تن شد جدا حافظ

به جان‌کندن وداعت می‌کنم حافظ، خداحافظ

شناخوان تو ام تا زنده‌ام اما یقین دارم

که حق چون تو استادی نخواهد شد ادا حافظ

من از اول که با خوناب اشک دل وضو کردم

نماز عشق را هم با تو کردم اقتدا حافظ

تو صاحب خرمنی و من گدایی خوشه‌چین اما

به انعام تو شایستن نه حدّ هر گدا حافظ

به روی سنگ قبر تو نهادم سینه‌ای سنگین

دو دل با هم سخن گفتند و بی‌صوت و صدا حافظ

در این جا جامه شوقی قبا کردن نه درویشی است

تهی کن خرقه‌ام از تن که جان باید فدا حافظ

تو عشق پاکی و پیوند حسن جاودان داری

که با حسرت وداعت می‌کنم حافظ، خداحافظ

و سرانجام، شهریار ملک سخن و نگین حلقه‌ی آذربایجان، این سرزمین فرخنده‌ی خداوندگاری و فخر یک ملت در پی عمری بشکوه و سرفراز که با ارغنون جان خویش،

گرمابخش زمستان این مرز و بوم بود، جاده‌های تهی و ساکن جهان ماده را درنوردید و بسان
فلکی مردی ملکوتی، سرودخوان و دست‌افشان و سرشار از آتش اهورایی جان خود، زمستان
سرد را با بدیلی از شعله و شکوه به روزگار وصل پیوست:

به خاک من گذری کُن چو گل گریبان چاک که من چو لاله به داغ تو خفته‌ام در خاک
به ساقیان طرب گو که خواجه فرماید اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک
تو شهریار به راحت برو به خواب ابد که پاک‌باخته از رهزنان ندارد باک

با یادآوری این نکته‌ی مهم که در اشعار ترکی استاد نیز تأثیر پذیریش از رند شیراز، با
گسترده‌گی تمام قابل بررسی و نقل است و در این مقال و مجال نمی‌گنجد، این مقاله را به پایان
می‌بریم و یادش را که همواره برای ایران و ایرانیان و به ویژه حافظ‌دوستان و حافظ‌پژوهان و
دوستان شهریار گرامی است، ارج می‌نهیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ:

- شجاعی ادیب، شفیق. خاطر مجموع. تهران، انتشارات فاخر، ۱۳۸۰.
- شعر دوست، علی اصغر. شهریار و شعر ترکی. تهران، شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، ۱۳۸۳.
- شهریار، استاد محمدحسین. دیوان شهریار. تهران، انتشارات زرین، چاپ مکرر، ۱۳۸۲، جلد اول و دوم.
- عاطفی، یداله. غزلیات شهریار. تهران، انتشارات زرین، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- محمدی، حسن علی. از بهار تا شهریار. تهران، انتشارات ارغنون، چاپ سوم، ۱۳۷۵.